

## ۹. شتر دیدی ، ندیدی

مردی در صحرا بدنبال شترش می گشت تا اینکه به پسر با هوشی برخورد . سراغ شتر را از او گرفت . پسر گفت : شترت یک چشمش کور بود؟ مرد گفت: بله . پسر پرسید : آیا یک طرف بار شیرین و طرف دیگرش ترش بود ؟ مرد گفت : بله . حالا بگو شتر کجاست ؟ پسر گفت من شتری ندیدم . مرد ناراحت شد و فکر کرد که شاید این پسر بلایی سر شتر او آورده و پسرک را نزد قاضی برد و ماجرا را برای قاضی تعریف کرد .

قاضی از پسر پرسید . اگر تو شتر را ندیدی چطور مشخصات او را درست داده ای ؟ پسرک گفت : در راه ، روی خاک اثر پای شتری دیدم که فقط سبزه های یک طرف را خورده بود . فهمیدم که شاید شتر یک چشمش کور بود .

بعد دیدم در یک طرف راه مگس بیشتر است و یک طرف دیگر پشه بیشتر است . و چون مگس شیرینی دوست دارد و پشه ترشی را نتیجه گرفتم که شاید یک لنگه بار شتر شیرینی و یک لنگه دیگر ترشی بوده است .

قاضی از هوش پسرک خوشش آمد و گفت : درست است که تو بی گناهی ولی زبانت باعث دردسرت شد . پس از این به بعد شتر دیدی ، ندیدی !!

این مثل هنگامی کاربرد دارد که پرحرفی باعث دردسر می شود . آسودگی در کم گفتن است و چکار داری که دخالت کنی ، شتر دیدی ندیدی و خلاص .